

October 28, 1995

مراله عمر نه عمر نیندم . هیت روز دیک نامه برایت نوشتم دلی لرزیس در آری از زندگی
 شکایت کردن بودم پیش مردم . بعداً تلفظاً با تو صحبت کردم و چون تو گفتی عازم
 رفتی به سوئیس هستی برایت چیزی ننوشتم ، امشب که روحیه ام بهتر است این
 نامه را برایت می نویسم چون میخواهم چیه تا از کسائی که در لندن با هم گرفتیم
 برایت بگویم که یادگار خوبی است . مراله ما باید قدر روزگاری که از زندگی
 ما مانده است بدانیم چون خدا سیرانه آینه بار ما چه در پیش دارد . هر داد و تو
 که اسال یا میدی و هر داد قبل از رفتن به اسکاتلند تلفظی کردی که سال تلفظی شهرام
 بر پر را از من بگرد ، گفت که عازم اسپانیا است . تو چرا با او رفتی ؟
 ایبه دارم که سازت که به سوئیس خسی خوب بود است ، میتوانی جابجا مرا
 خالی کنی ، اگر زندمانم سال دیگر دام میخواهی یک سازت به جمالت
 Scandinavia بکنم ، بار آخونی بار . مراله اینطور که از حال خودت تلفظی به
 من گفتی که ulcer دارم که نمیشکانه با gastritis خوب
 میشود . ایبه دارم که بعضی رتق شده ، که با بی بیع و مسکو چه کردی میدوی یا نه ؟
 تو خطور تو کوع زمستان میدوی مسکو که یوا تون عال به است . با بی تابستان
 بدر مسکو زمستان لندن بهانی . بیرون نمیز چه میکنی از قول من خسی با و سلام
 بران بمظهور آو نا و اگر هر داد هم برگشته است ،
 تو زندگی منن همان نموی بگذرد گاهی از وقت کرم خسی عصبانی می شوم و نه بکنم اگر
 بی وقت راحت می شوم دل از طراش اگر بود تنهایی بهم خوب نیست ، امی آدم نه
 درستی ندارد و نمیدانم از زندگی چه میخواهم . هر دو مشغول بچه های بی بی و خسی
 گرفتار ولی بی اندازه تنها علاته داریم و آنرا هم به ما ، بار است هم دام می شود
 که واقعا بیرون ملک ما زندگی خسی نیست خواهد بود .
 ما به بی بی آینه بار ما چه دارد . برام نامه به خسی خوشگالی می شوم . بخاتم هایت خسی سلام برانی

در اینت
 مله